

مطالعه تطبیقی صلاحیت دادگاه عمومی در تفسیر و ارزیابی تصمیم اداری در ایران و فرانسه

سید محسن هاشمی**

سید مجتبی واعظی*

چکیده

دوگانگی قضایی و تفکیک صلاحیت‌های قضایی عادی از قضایی اداره باعث پدیداری بحث‌های متعددی از جمله در حوزه اناطه می‌گردد. این مسأله در نزد قضایی عادی در زمان تفسیر و ارزیابی قانونیت تصمیمات اداری اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. در مورد تفسیر تصمیم اداری از آن جا که احتمال تحمیل معنایی غیرمعنای مورد نظر اداره بر تصمیم اداری از ناحیه قضایی عادی وجود دارد صلاحیت مرجع مذکور محل تردید قرار می‌گیرد اما با توجه به میزان قابل توجه نیاز قضایی عادی به تفسیر تصمیم اداری و نیز با عنایت به جواز مقنن، صلاحیت تفسیر تصمیم اداری در ایران به نحو مطلق و در فرانسه به نحو مشروط و مقید برای قضایی دادگاه عمومی پیش بینی گردیده است. با این حال دشواری‌های مذکور در مورد صلاحیت ارزیابی قانونیت تصمیمات اداری به ویژه تصمیم فردی به مراتب بیشتر است و به همین دلیل در هر دو نظام حقوقی، محدودیت‌های اساسی برای قضایی دادگاه عمومی در خصوص ارزیابی تصمیمات اداری پیش بینی گردیده است.

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول) mojtaba_vaezi@yahoo.com

** دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه شیراز Hashemimohsen31@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۴/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۲

واژه‌های کلیدی: صلاحیت، قاضی اداره، قاضی عادی، تفسیر تصمیم اداری، ارزیابی تصمیم اداری

۱. مقدمه

با پذیرش چندگانگی مراجع قضایی و تفکیک صلاحیت بین آن‌ها، مسایل متنوعی ظهور می‌کند و یکی از مهمترین موارد آن، زمانی است که قاضی در حین رسیدگی به دعوی داخل در صلاحیت خود، با مسأله‌ای مواجه شود که رسیدگی بدان از صلاحیت وی خارج بوده اما صدور حکم در خصوص دعوی اصلی منوط به تعیین تکلیف موضوع دوم می‌باشد. بدیهی است در چنین حالتی صدور قرار اناطه راهگشاست، راهکاری که در ایران به موجب ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری و نیز ماده ۳۲ آیین دادرسی دیوان عدالت اداری پیش بینی گردیده است. در این مقاله در پی شرح قرار اناطه نیستیم، بلکه پرسش اساسی آن است که در چه مواردی چنین وضعی در رابطه بین قاضی عمومی و قاضی اداره^۱ نمودار می‌شود. با توجه به صلاحیت عام دادگاه عمومی و صلاحیت خاص دادگستری اداری، بدیهی است که زمینه صدور قرار «اناطه» توسط قاضی اداره به نفع دادگاه عمومی به مراتب وسیع تر و می‌توان گفت بی حد و مرز است. به عنوان مثال مسایلی مانند اثبات مالکیت یا احراز هر گونه رابطه یا وضعیت حقوقی عام در صلاحیت دادگاه عمومی است و امکان دارد که قاضی اداره در مقام رسیدگی به دعوی اداری، با آن‌ها مواجه شود.^۲

اما زمینه اناطه در نزد دادگاه عمومی و به سود قاضی اداره بسیار محدود است و به طور کلی می‌تواند سه مورد اصلی ابطال تصمیم (یا اقدام) اداری، ارزیابی قانونیت تصمیم اداری و تفسیر تصمیم اداری را در بر بگیرد. در خصوص ابطال تصمیم اداری، بحث چندانی راجع به صلاحیت وجود ندارد چرا که اگر وجود قاضی ویژه اداره را بپذیریم حداقل صلاحیت ممکن که باید در انحصار قاضی اداره قرار گیرد هم در فرانسه و هم در ایران، دعوی ابطال است و قاضی عمومی در چنین حالتی باید رسیدگی را به قاضی اداره واگذار نماید. با این تذکر، در این نوشتار به دو موضوع دیگر

یعنی صلاحیت تفسیر و ارزیابی قانونیت تصمیم اداری در دو کشور فرانسه و ایران خواهیم پرداخت لکن از آن جا که تکلیف «تفسیر تصمیمات و ارزیابی قانونیت تصمیمات عام الشمول اداری» در قانون اساسی تا حدود زیادی تبیین گردیده است بحث اصلی متوجه ارزیابی قانونیت تصمیمات فردی اداری می گردد.

۲. صلاحیت قاضی دادگاه عمومی در تفسیر تصمیم اداری^۳

تفسیر در لغت به معنای «عمل کشف معنای واقعی متن» است (کورنو، ۲۰۰۵: ۴۹۹). اگر به چنین معنایی در خصوص تفسیر تصمیم اداری بسنده شود مشکلی ظهور نمی کند. بنابراین کشف معنای واقعی تصمیم اداری به معنای کشف و احراز تصمیم واقعی اداره است و این امر می تواند نشان گر همکاری ایده آل دادگستری و اداره باشد، چرا که قاضی در جهت تبیین بهتر قصد اداره مشارکت می نماید.

اما واضح است که در عمل، همواره تفسیر با همین معنا محقق نمی شود؛ در موارد زیادی می توان ملاحظه نمود که امکان تصور معانی متعدد برای یک متن وجود دارد و همگی این معانی لزوماً مورد نظر و قبول اداره و قابل جمع با یکدیگر نمی باشند. در این حالت است که کشف اراده واضح تصمیم اهمیت می یابد. در مقام مقایسه بین کشف قصد مقنن و قصد اداره، به نظر می رسد در احراز قصد اداره دشواری بیشتری وجود دارد. چرا که در مورد قوانین قاضی می تواند با مراجعه به مشروح مذاکرات مجلس که رسماً منتشر می گردد، حتی الامکان اراده مقنن را به دست آورد. حال آن که در مورد تصمیمات اداری چنین امری میسر نیست^۴، بنابراین همواره این احتمال وجود دارد که قاضی در مقام تفسیر، معنایی غیر از معنای مراد اداره را بر تصمیم اداری تحمیل کند. در چنین شرایطی به نظر می رسد نتیجه کار تفاوت چندانی با تغییر و یا ابطال تصمیم اداری نداشته باشد و همین نکته طرح بحثهایی در خصوص صلاحیت قاضی عمومی در تفسیر تصمیم اداری را باعث شده است که ذیلاً در دو کشور فرانسه و ایران بدان پرداخته خواهد شد.

۱-۲. فرانسه

در فرانسه با توجه به اصل دوگانگی مقامات اداری و قضایی، و نیز حاکمیت دوگانگی مطلق قضایی، حتی الامکان از هر گونه تداخل کارکرد قاضی عادی در امور اداری جلوگیری می‌شود. بر همین مبنا «دیوان تعارضات»^۶ بر آن است که قاضی عمومی، صالح به تفسیر مقررات اداری خاص و فردی مبهم نیست، اما وقتی مقررات مذکور روشن و فاقد ابهام باشد قاضی عمومی حق استناد بدانها و اجرای آنها را دارد» (پتی،^۷ ۱۹۹۴: ۵۵).

شیوه استدلال مذکور شبیه تصمیم مورخ ۱۲ می ۱۹۹۷ دیوان تعارضات راجع به حق صدور دستور قاضی عادی علیه اداره است که به موجب آن، «صلاحیت صدور دستور خطاب به مقامی عمومی، ماهیتاً هم جنس ابطال یا تغییر تصمیمات آن است، در نتیجه، چنین صلاحیتی بر اساس [روح] قانون اساسی منحصر به قاضی اداری است» (دباش و ریسی،^۸ ۲۰۰۱: ۳۷).

اما حقوق جاریه در فرانسه چندان به این رویکرد وفادار نبوده است، اختیارات مراجع قضایی عادی برای تفسیر تصمیمات اداری بر اساس نوع مرجع قضایی (مدنی یا کیفری) و نیز تصمیم اداری (عام الشمول یا فردی) به شرح زیر تفاوت می‌یابد:

۱- دادگاه‌های عمومی می‌توانند بدون محدودیت، تصمیمات اداری عام الشمول را تفسیر کنند. دلیل آن این است که یک تصمیم عام الشمول، به دلیل عموم و شمول و گستره آن، به لحاظ مادی شبیه یک قانون است، بنابراین همان گونه که قاضی عادی می‌تواند قانون را تفسیر کند صالح به تفسیر تصمیمات اداری عام الشمول هم است (همان: ۲۷۹).

۲- در خصوص تصمیمات فردی: «مراجع کیفری، به موجب ماده 5-111 L. قانون جزایی، همچنان صالح به تفسیر تصمیمات اداری فردی هستند. اما دادگاه‌های مدنی اصولاً و در غیر موارد استثنایی، واجد چنین صلاحیتی نمی‌باشند و در چنین حالتی باید قرار اناطه صادر کنند» (همان)، مگر همانگونه که گفته شد مسأله راجع به تفسیر تصمیمات روشن و فاقد ابهام باشد.

با این حال، با توجه به ساختار حقوق اداری فرانسه، تردیدهایی کلی را می‌توان ابراز نمود: اول آن که تفکیک بین تصمیم فردی و تصمیم عام الشمول با این معیار که تصمیم عام الشمول دارای ماهیت قانون است، از نظر نویسندگان «گژا»^۹ «امروزه در نظر دکترین و حتی خود رویه، متروک شده است [...] چنین تبیینی با ویژگی شکلی (و نه ماهوی) معیار عمل تقنینی در حقوق فرانسه کاملاً سازگار نیست» (لون و دیگران^{۱۰}، ۲۰۰۳: ۴۲)، بنابراین وجود شباهت ماهوی بین قانون و تصمیم عام الشمول اهمیتی ندارد و مسأله خاصی را حل نمی‌کند.

دوم آن که می‌توان پرسید چرا در حقوق فرانسه به رغم آن که خاص بودن تصمیم و دعوای اداری همواره در دکترین و رویه قضایی مورد تأکید است، تفسیر آن که دارای چنین اهمیتی است در انحصار قاضی اداری قرار نمی‌گیرد؟ به تعبیر دیگر درست است که قاضی عادی دارای صلاحیت تفسیر قوانین و اصول قانون اساسی است که مهمتر از مقررات اداری در سلسله مراتب مقررات است، اما تفاوت بین سایر مقررات و تصمیم اداری این است که برای سایر مقررات عمومی، قاضی اختصاصی پیش بینی نشده است حال آن که قاضی اداری، قاضی ویژه تصمیم اداری به حساب می‌آید.

اما دو دلیل در مقام **مخالفت** با رویکرد فوق قابل طرح است:

۱- تفسیر تصمیم اداری به وسیله قاضی عمومی به شیوه دادرسی طاری و استثنایی صورت می‌گیرد و آثار آن محدود به یک پرونده خاص است و حتی به فرض تغییر در معنا یا بی اثر ساختن تصمیم اداری، چنین وضع خاص و موردی را نمی‌توان با ابطال که دارای اثر عام و به شیوه دعوای اصلی قابل طرح است مقایسه نمود.

۲- قاضی عمومی در مقام رسیدگی به دعوای عادی دائماً با ضرورت تفسیر تصمیمات اداری مواجه می‌شود و الزام وی به صدور قرار اناطه باعث کندی قابل توجهی در رسیدگی‌های قضایی می‌گردد.

با این همه و در عین وجود تنوع در رویکردها و نبود شفافیت لازم، به نظر می‌رسد در عمل، قاضی عادی فرانسوی صلاحیت تفسیر تصمیم اداری را اعم از فردی

و عام‌الشمول در قریب به اتفاق موارد و در مقام رسیدگی به دعاوی عادی به نحو طاری و استثنایی برای خود پذیرفته است.

۲-۲. ایران

نیازی به توضیح چندانی نیست که تفاوت‌های متعددی بین دو نظام حقوقی و قضایی ایران و فرانسه وجود دارد و نوع نگاه به مقوله صلاحیت قضایی و مبانی تاریخی تشکیل دیوان عدالت اداری، باعث می‌شود که در ایران، حق قاضی عادی در تفسیر تصمیم اداری به شرح زیر توجیحات بیشتری یابد:

اولاً: حوزه صلاحیت قاضی اداره در ایران محدودتر است: محکمه قضایی اداری فقط به بخشی از دعاوی علیه اداره رسیدگی می‌کند و تمامی دعاوی دولت علیه اشخاص خصوصی و حتی دعاوی بین دو شخص عمومی اصولاً در صلاحیت قاضی عادی واقع می‌شود.^{۱۱} بنابراین ضرورت تفسیر تصمیم اداری توسط قاضی عادی در ایران به مراتب بیشتر از فرانسه نمود می‌یابد.

علاوه بر این، خاص بودن دعاوی اداری در ایران پذیرفته نشده است و مذاکرات مجلس مؤسس در ایران (مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴: ۱۶۳۶) و نیز تأیید برخی قوانین توسط شورای نگهبان که بخشی از دعاوی اداری را به حوزه صلاحیت قاضی عمومی واگذار نموده نشانگر همین معناست.^{۱۲} به تعبیر دیگر دیوان عدالت اداری نه به دلیل خاص بودن دعاوی اداری و ملاحظات فنی اداری، بلکه به منظور حراست بهتر از حقوق شهروندان در برابر اداره تأسیس گردیده است.^{۱۳}

همچنین در ایران، دیوان عدالت اداری یک مرجع اختصاصی است که صلاحیتش محدود به دعاوی مشخص است و غیر آن در صلاحیت عام دادگاههای عمومی قرار می‌گیرد. در نتیجه بر خلاف فرانسه (شاپو^{۱۴}، ۲۰۰۱: ۹۲۴-۹۲۵)، کیفیت اصل دوگانگی قضایی در حقوق ایران آنچنان نیست تا بتواند مانع از صلاحیت تام قاضی عادی شود. به تعبیر دیگر اصل دوگانگی قضایی در فرانسه دارای اثر ساختاری است به نحوی که یک

صلاحیت عام را نمی‌توان به نفع هیچ یک از دو مرجع قضایی عادی یا اداری در نظر گرفت اما در حقوق ایران چنین اصلی با کاربرد ساختاری عام و مسلط بر کلیت نظام قضایی کشور وجود ندارد.

اما مهم تر از همه، دلیل آشکار و قاطعی که صلاحیت تفسیر تصمیم اداری توسط قاضی عمومی را در ایران تأیید نماید حکم مذکور در صدر اصل ۱۷۰ قانون اساسی است.^{۱۵} به موجب اصل مذکور، قضات دادگاه‌ها در مقام رسیدگی به دعوی، چنانچه مقررات اداری را خلاف قانون تشخیص دهند مکلف به عدم اجرای آن هستند. بدیهی است که تشخیص ارزش قانونی مقررات اداری مستلزم و مسبوق به تفسیر آن است و در نتیجه، اصل ۱۷۰ قانون اساسی تلویحاً و به طریق اولی حق تفسیر مقررات اداری را برای قاضی عمومی به رسمیت شناخته است.

۳. ارزیابی^{۱۶} قانونیت تصمیمات اداری

۳-۱. فرانسه

منظور از ارزیابی قانونیت آن است که قاضی در زمانی که با یک تصمیم اداری مؤثر در پرونده مطروحه مواجه می‌گردد قبل از استناد و ترتیب اثر دادن به تصمیم مذکور بتواند از اعتبار و انطباق آن با مقررات فrazین یعنی قانون و قانون اساسی اطمینان حاصل کند و در صورت مغایرت بتواند از اجرای آن خودداری ورزد. ارزیابی تصمیمات اداری مهم ترین موضوع بحث اناطه است که قاضی عمومی باید در آن حوزه به نفع صلاحیت قاضی اداره از رسیدگی خودداری نماید. مبنای منع قاضی عمومی از ارزیابی تصمیم اداری همانند مقوله تفسیر تصمیم اداری، مبتنی بر اصل دوگانگی قضایی^{۱۷} است. اما آثار متفاوتی را به شرح زیر نسبت به تفسیر بر جای می‌گذارد:

- از طرفی ارزیابی باعث تغییر در تصمیم اداری نمی‌شود چرا که معنای خاصی بر تصمیم اداری تحمیل نمی‌گردد و صرفاً قاضی راجع به ارزش قانونی تصمیم باید اظهار نظر نماید اما با این حال دارای آثار شبیه ابطال است چون می‌تواند منجر به کنار

گذاشتن تصمیم شود.

- از طرف دیگر «تفسیر بدون اخلال، و در انطباق با تصمیم، اجرای آن را دنبال می‌کند اما اعلام عدم قانونیت، اجرای تصمیم را رد می‌کند» (لون و دیگران، ۲۰۰۳: ۴۲).

اهمیت ارزیابی قانونیت باعث پدیداری وضعیتی محدودکننده تر از تفسیر شده است، در نتیجه در دادگاه‌های عمومی فقط قاضی جزایی اصولاً دارای حق ارزیابی تصمیمات اداری است. چنین استثنایی مبتنی بر این توجیه است که «قاضی جزایی باید در سریعترین زمان ممکن رسیدگی کند به نحوی که برخورد با جرم اثر نمادین خود را داشته باشد و نیز به نحوی که آزادی یا برائت متهم در کمترین زمان ممکن محقق گردد» (شاپو، ۲۰۰۱: ۹۲۶-۹۲۷).

از طرف دیگر به عنوان مبنای موجهه صلاحیت مذکور می‌توان گفت اصل صلاحیت تام محکمه جزایی یک اصل ویژه است که اصل عام تفکیک قوا را قید می‌زند (لسکلو^{۱۸}، ۱۹۹۴: ۱۴۳). «اصل مذکور، خود نیز مبتنی بر دو مبنای دیگر است: اولاً قاضی عادی نگاهبان آزادی‌های فردی در برابر خوسری‌های اداره است و ثانیاً قاضی جزایی تنها دارنده صلاحیت ارزیابی عناصر تشکیل دهنده جرم است و در این زمینه کارکرد وی نمی‌تواند وابسته به تشخیص یک مقام (احیاناً قضایی) دیگر شود (همان). در همین راستا به موجب ماده ۵-۱۱۱ قانون جزا که از اول مارس ۱۹۹۴ لازم الاجرا گردیده است «محاکم کیفری صالح به تفسیر و ارزیابی قانونیت تصمیمات اداری فردی یا عام الشمول هستند به شرط آن که چنین امری برای صدور حکم راجع به موضوع واقع در صلاحیت ذاتی آنها ضرورت داشته باشد».

ملاحظه می‌شود که حتی صلاحیت قاضی جزایی در ارزیابی قانونیت، محدود و مقید است و فقط مربوط است به ارزیابی‌ای که می‌تواند به قاضی در رسیدگی کیفری مربوط به صلاحیتش کمک برساند.

در همین راستا در پرونده ووکویک^{۱۹}، دیوان تمیز، صلاحیت قاضی جزایی را در ارزیابی تصمیم اداری فردی که به لحاظ کیفری محکوم نشده پذیرفته است» (رنو^{۲۰}، ۱۹۹۵: ۱۰۸) به شرط آن که تصمیم مذکور در ارتباط کامل با موضوع کیفری مطروحه

باشد (همان: ۱۰۹).

علاوه بر مورد مذکور، قاضی مدنی هم تنها در یک حالت می تواند به ارزیابی قانونیت عمل اداری بپردازد که به عنوان به *وَوَا دُفَه*^{۲۱} از آن نام می برند. حالت مذکور ناظر بر پرونده‌هایی است که در آن، حق مالکیت و آزادی فردی به وسیله یک عمل اداری، به شدت مخدوش گردیده است و نقض قانون توسط مأمور اداری آن قدر صریح و آشکار است که دیگر نمی توان از آن به عنوان "عمل اداری" نام برد و لذا از حراست و شمول رژیم حقوق اداری بی بهره می ماند.

۲-۳. ایران

۱-۲-۳. مطالعه نظری

در ایران ملاحظه شد که به رغم یک نظام مبتنی بر دوگانگی قضایی نسبی، راهکار ناطه، دارای اعتبار و کاربرد مشابه نظام فرانسه نیست. مؤسس انقلابی جمهوری اسلامی ایران به پیروی از قانون اساسی مشروطه، و با بی اعتنائی به اصل دوگانگی قضایی و جنبه تکنیکی دادرسی اداری، به وضع اصل ۱۷۰ قانون اساسی پرداخته است. بنابراین در حالی که به موجب ذیل اصل ۱۷۰ قانون اساسی صلاحیت ابطال تصمیمات اداری در انحصار قاضی اداره قرار گرفته است، حق یا به تعبیر بهتر تکلیف قاضی عمومی به خودداری از اعمال تصمیمات اداری عام الشمول مورد تأیید قرار گرفته که حاوی صلاحیت چشمگیر و بسیار مؤثر برای قاضی عادی است. در واقع صلاحیت مذکور مبتنی بر صلاحیت دیگر یعنی «ارزیابی قانونیت تصمیمات اداری» است. با این توضیح که هر چند در اصل ۱۷۰ فقط به "عدم اجرای مقررات اداری" تصریح شده است اما بدیهی است که قاضی نمی تواند بدون ارزیابی قانونیت به این نتیجه برسد که تصمیم قابل اجرا است یا نه. به تعبیر دیگر صلاحیت جلوگیری از اجرای مقررات اداری، مبتنی و مسبوق بر صلاحیت ارزیابی قانونیت آن است و لذا فرض صلاحیت اول خود به خود به پذیرش فرض صلاحیت دوم نیز منجر می گردد. البته می توان این گونه تلقی نمود که در اصل ۱۷۰ فقط خودداری از اجرای تصمیم

اداری در صلاحیت قاضی عادی قلمداد شده است و می‌توان تشخیص خلاف قانون بودن تصمیم را مرحله‌ای جداگانه و در صلاحیت مرجع دیگر دانست. لکن همانگونه که می‌دانیم اصل مذکور در واقع دارای سابقه است و قبلاً به موجب اصل ۸۹ متمم قانون اساسی مشروطه^{۲۲} پیش بینی شده بود که در آن زمان مرجع قضایی دیگری غیر دادگاه‌های عمومی دادگستری وجود نداشت و لذا منظور آن بود که هر دو مرحله توسط خود قاضی عادی اعمال شود. از سوی دیگر در خود اصل ۱۷۰، فقط ابطال تصمیم اداری در انحصار دیوان عدالت اعلام شده است و راجع به صلاحیت ارزیابی چنین تصریحی وجود ندارد. رویه قضایی موجود نیز عملاً موید چنین برداشتی است و تا کنون موردی ملاحظه نشده است که قاضی عادی جهت ارزیابی قانونیت مقررات اداری اعلام عدم صلاحیت و ارجاع مورد به دیوان عدالت اداری نموده باشد.

اما پرسش اصلی راجع به وضع حقوقی تصمیمات اداری فردی است. بدیهی است که در اصل ۱۷۰ فقط تصمیمات عام الشمول نام برده شده است تعابیر «مقررات» و «تصویب نامه» ... دال بر همین معنا است (صدرالحفاظی، ۱۳۷۲: ۴۵۸). اما بهرحال این پرسش قابل طرح است که آیا قاضی دادگاه عمومی در هنگام رسیدگی به دعوای داخل در صلاحیت خود، حق ارزیابی قانونیت تصمیم اداری فردی و کنار گذاشتن آن در صورت احراز غیر قانونی بودن آن را همانند تصمیمات عام الشمول دارد؟ یا به تعبیر دیگر حکم اصل ۱۷۰ را که صرفاً راجع به تصمیمات عام الشمول است آیا می‌توان به حوزه تصمیمات فردی هم تسری داد؟

دو دسته دلایل می‌توان در مقام پاسخ مثبت و نیز منفی ارائه داد

در مقام دفاع از صلاحیت قاضی دادگاه عمومی می‌توان گفت:

الف- از آنجا که آیین نامه از گستره شمول بیشتری برخوردار است و در سلسله مراتب تصمیمات اداری در جایگاه فراتر از تصمیمات فردی قرار می‌گیرد و نیز با توجه به این که صلاحیت ارزیابی قانونیت آیین نامه و تصمیمات عام الشمول به موجب اصل ۱۷۰ برای قاضی دادگاه عمومی پیش بینی گردیده است بنابراین به طریق اولی صلاحیت ارزیابی قانونیت تصمیمات فردی را نیز باید از آن مقام مذکور تلقی نمود.

ب- با عنایت به اصل ۱۵۹ قانون اساسی، اصل بر صلاحیت عام دادگاه‌های دادگستری (عمومی) است و صلاحیت قاضی در خصوص مورد مذکور نیاز به تصریح ندارد. علاوه بر این و در همین راستا در اصل ۱۷۰ نیز فقط «تکلیف» قاضی بیان شده است و مؤسس در مقام بیان «حق» و تمامت صلاحیت قاضی دادگاه عمومی در اصل مذکور نبوده است.

در مقام **نفی** صلاحیت قاضی دادگاه عمومی در ارزیابی قانونیت تصمیمات فردی و در پاسخ به استدلال‌ات اول می‌توان این گونه بیان نمود که:

الف- هر چند که تصمیمات اداری فردی به لحاظ گستره شمول محدودتر از آیین نامه‌ها و در نظام سلسله مراتب تصمیمات اداری در مرتبه‌ای فروتر قرار می‌گیرند اما بعد تکنیکی و حقوقی آنها به مراتب بیشتر و پیچیده تر از آیین نامه‌هاست. آیین نامه ماهیتاً شبیه قانون است و قاضی همانگونه که به تفسیر قانون می‌پردازد برای تفسیر آیین نامه نیز با مشکلی مواجه نمی‌شود به تعبیر دیگر آیین نامه ذاتاً عمل اداری نیست و نوعی تقنین است که با اراده مقنن یا مؤسس و یا در نتیجه عرف و اقتضائات عملی، به قوه مجریه واگذار شده است و لذا تفسیر آن به لحاظ ماهوی تفاوتی با قانون به عنوان یک سند حقوقی عام ندارد. اما تصمیم اداری فردی، عملی ذاتاً اداری و تکنیکی است چرا که عمل اداری، اجرای قانون به صورت موردی و روزمره و به شیوه غیر قضایی است. بنابراین، مصداق بارز عمل اداری، تصمیم اداری فردی است که در مقام اجرای موردی قانون از ناحیه اداره صادر (امامی و استوار، ۱۳۸۷: ۲۷) و ملاحظات فنی اجرای قانون در آن به دقت لحاظ می‌شود و در این مرحله است که مأمور اداری صالح، بر اساس دانش ویژه خود عمل می‌کند عملی که شباهت چندانی با تقنین ندارد. بنابراین در این خصوص، قاضی برای تفسیر و ارزیابی تصمیم فردی باید به چیزی بیشتر از تفسیر قانون مجهز باشد یعنی به دانش حقوق اداری، و در نظامی که قاضی خاص برای اداره پیش بینی گردیده است نباید چنین کارکرد فنی را به قاضی عام سپرد. در نتیجه، تصمیم اداری فردی با لحاظ بعد فنی آن، به جهت صلاحیت ارزیابی، فروتر از آیین نامه قرار نمی‌گیرد و در چنین رابطه‌ای، قیاس اولویت برقرار نمی‌گردد.

ب- صرف نظر از این که هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که معنای واژه «دادگستری» را منحصر به دادگاه‌های عمومی بدانیم (واعظی، ۱۳۸۹ و سلیمانی، ۱۳۹۰: ۱۹۸-۲۰۱) و مرجعی مانند دیوان عدالت اداری را که مرجعی قضایی و زیر مجموعه قوه قضاییه است از حوزه مفهومی دادگستری خارج کنیم، حتی با چنین فرضی، اصل صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی، کمکی به بحث مطروحه نمی‌کند چرا که در کنار اصل ۱۵۹، باید به اصل ۱۷۳ نیز توجه نمود که صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی را تخصیص می‌زند و به تعبیر دیگر در حوزه دعاوی اداری، اصل صلاحیت عام دیوان عدالت اداری را تأسیس می‌نماید. بنابراین در خصوص صلاحیت ارزیابی تصمیم اداری (اعم از عام الشمول یا فردی) با توجه به آثار آنها قطعاً صلاحیت عام دیوان عدالت اداری مطرح است و اگر تصریح اصل ۱۷۰ نبود نمی‌توانستیم چنین صلاحیتی را در خصوص آیین نامه‌ها از متن اصل ۱۵۹ به نفع دادگاه عمومی استخراج نماییم. بنابراین در سکوت اصل ۱۷۰ راجع به ارزیابی تصمیمات فردی، قطعاً چنین صلاحیتی در انحصار دیوان عدالت اداری و خارج از صلاحیت قاضی دادگاه عمومی قرار می‌گیرد.

ج- مهمترین دلیلی که در جهت رد صلاحیت قاضی دادگاه عمومی و به نفع صلاحیت انحصاری دیوان عدالت اداری به نحو قاطعی عمل می‌کند آن است که ارزیابی تصمیم اداری توسط قاضی دادگاه عمومی به نحو طاری و موردی صورت می‌پذیرد و لذا در مورد آیین نامه فقط منجر به بی اثر شدن آن در یک پرونده و دعوی خاص می‌گردد و اثر آن در گستره وسیعی نسبت به سایر موارد غیر مخدوش باقی می‌ماند اما در ارزیابی تصمیم اداری فردی که ناظر بر حقوق معین یکی از طرفین است چنانچه تصمیم مذکور غیر قانونی اعلام شود حوزه چندانی برای اعمال آن باقی نمی‌ماند چرا که تصمیم فردی اصولاً به دلیل حوزه فردی آن عملاً جز در موارد نادری همچون دعوی مطروحه ارزش استنادی ندارد و حکم به بی اعتباری آن عملاً تفاوتی با ابطال پیدا نمی‌کند. نتیجه عملی چنین وضعی در تعارض آشکار با ذیل اصل ۱۷۰ و فلسفه وجودی دیوان عدالت اداری قرار می‌گیرد که ناظر بر انحصار صلاحیت ابطال تصمیم اداری به دیوان عدالت اداری است.

با لحاظ جمیع موارد، به نظر می‌رسد منطق دیدگاه دوم قوی تر و قابل قبول باشد و در همین راستا در مجموع آرای که از شعب مختلف دیوان عالی کشور در مقام رفع تعارض در صلاحیت صادر گردیده است می‌توان تأیید نظر دوم را ملاحظه نمود.^{۲۳}

۲-۲-۳. رویه قضایی

رویه قضایی، انحصار ارزیابی تصمیمات اداری فردی در نزد دیوان عدالت اداری و خروج آن را از حوزه صلاحیت قاضی دادگاه عمومی مورد تأیید قرار داده است:

۱- شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور در رسیدگی به دعوایی از ناحیه اشخاص خصوصی به طرفیت شهرداری بندرعباس به خواسته خلع ید از یک قطعه زمین و درخواست خسارات وارده طی رأی شماره ۲۱/۶۴۵ مورخ ۱۳۷۰/۷/۷ اظهار می‌دارد؛ «نظر به این که دعوی به کیفیت مطروحه و با عنایت به مندرجات دادخواست در حقیقت اعتراض نسبت به تصمیم شهرداری بندرعباس در مورد زمین موضوع بحث و منظور نمودن آن در طرح تفصیلی جهت تجهیزات شهری بوده و رسیدگی به مسئله خلع ید مذکور در ستون خواسته منوط به رسیدگی نسبت به تصمیم شهرداری در مورد زمین موضوع بحث می‌باشد و طبق بند الف ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری رسیدگی به این مسأله در صلاحیت دیوان عدالت اداری می‌باشد، لذا پرونده جهت اقدام مقتضی به دادگاه اعاده می‌گردد». (بازگیر، ۱۳۸۰: ۱۷۱-۱۷۲).

۲- شعبه سوم دیوان عالی کشور در خصوص دعوی یک شخص خصوصی به طرفیت شرکت برق منطقه‌ای اصفهان به خواسته رسیدگی و لغو و ابطال عملیات خوانده مربوط به تملک ملک مورد تصرف و خلع ید، در رسیدگی به اعتراض خوانده نسبت به نظریه دادگاه حقوقی یک شهرضا طی رأی شماره ۳/۶۴۶ مورخ ۱۳۷۱/۱۰/۱۲ ضمن رد نظریه دادگاه مذکور، خواسته دعوی را به دو بخش تقسیم نموده است. قسمتی از خواسته دعوی درخواست رسیدگی و لغو و ابطال عملیات و اقداماتی است که شرکت برق منطقه‌ای اصفهان در زمینه تملک قطعه زمین ادعائی خواهان معمول داشته که به لحاظ صراحت مدلول بند الف ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری، رسیدگی به این موضوع در عهده صلاحیت دیوان عدالت اداری قرار دارد. در قسمت

دیگر از خواسته دعوی مبنی بر خلع ید رسیدگی به دعوی مزبور را منوط به آن دانسته که در اصل موضوع تملک تصمیم قانونی اتخاذ شده باشد (همان: ۱۶۲).

۳- در رسیدگی به دعوایی از ناحیه یک شخص خصوصی علیه شهرداری بوشهر به علت قلع و تخریب منزل مسکونی‌اش، دادگاه به دلایلی قرار رد دعوی صادر می‌نماید. شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور در رسیدگی به درخواست تجدید نظر خواهان طی دادنامه شماره ۲۲/۱۳۱۰ به تاریخ ۱۳۶۹/۱۲/۲۷ اظهار می‌دارد:

«نظر به این‌که طبق بند ۲ از ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۴ بهمن ۱۳۶۰ بدو رسیدگی به شکایات از کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها در صلاحیت دیوان عدالت اداری است که پس از تصدیق مزبور موضوع تعیین میزان خسارت در حدود قانون به عهده دادگاه خواهد بود... لذا قرار شماره ۶۹/۱۸۶ دادگاه به قرار رد دعوی به لحاظ عدم استماع آن اصلاح و تأیید می‌شود.» (همان: ۱۵۲)

۴- شعبه ۱۹ دیوان عالی کشور در رسیدگی به دادخواست یک شخص خصوصی به خواسته ابطال یک سند تنظیمی در دفترخانه به طرفیت اداره کل امور عشایر استان لرستان، طی دادنامه شماره ۱۹/۷۲/۳۵۴ مورخ ۱۳۷۲/۶/۲۲ بیان می‌دارد:

«... اصولاً طرح دعوی بطلان این گونه اسناد قبل از مشخص شدن رأی دیوان عدالت اداری در رابطه با شکایت خواهان از اقدامات و تصمیمات ناقل ملک مزبور، به موجب رأی وحدت رویه شماره ۵۴۴-۶۱/۱۱/۳۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور فاقد مجوز قانونی است...» (همان: ۱۷۳-۱۷۴)

۵- شعبه سوم دیوان عالی کشور نیز در رأی شماره ۳/۵۱۰ مورخ ۷۲/۸/۲۵ خواسته دعوی را به دو بخش تقسیم نموده است: (همان: ۱۵۶)

۱- اعتراض به نظریه کمیسیون ماده ۱۲، که رسیدگی به آن با لحاظ نصّ قسمت اخیر ماده ۱۲ و تبصره ذیل آن در حیطه صلاحیت دادگاه است و رسیدگی دادگاه نیازی به اتیان هیچ مقدمه‌ای از جانب مراجع دیگر ندارد.

۲- صدور حکم بر ابطال سند رسمی صادره به نام اداره زمین شهری، که چون لازمه رسیدگی به دعوی اعلام بطلان سند مالکیت صادره به نام دولت آن است که قبلاً

دیوان عدالت اداری بر طبق بند ۲ ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری به شکایت خواهان نسبت به تصمیمات اداره زمین شهری با طرح شکایت از جانب خواهان رسیدگی نماید و بر تقدیری که شکایت خواهان را بپذیرد و به ابطال تصمیمات و اقدامات سازمان زمین شهری رأی صادر کند آن‌گاه خواهان می‌تواند نسبت به طرح دعوی به خواسته اعلام بطلان سند مالکیت اقدام کند، بنابراین مادام که تصمیمات و اقدامات اداره زمین شهری به موجب حکم دیوان عدالت اداری ابطال نگردد دعوی اعلام بطلان سند مالکیت صادره به نام دولت قابلیت استماع ندارد.

۴. نتیجه‌گیری

حق وضع تصمیمات یک- جانبه، یکی از مهم‌ترین تجلیات و از جمله مؤثرترین ابزارهای تأمین نظم و خدمات عمومی در نزد دستگاه اداری کشور است، به نحوی که تصور "اداره" بدون وجود امکان مذکور، خالی از معناست. با این حال به دلیل خطرات جدی که از ناحیه اداره و به موجب ابزار مذکور، حقوق و آزادی‌های شهروندان را تهدید می‌کند، کنترل‌پذیری قضایی تصمیمات اداری در تمامی نظام‌های دموکراتیک بدون هیچ تردید و تأملی پذیرفته شده است.

اما از سوی دیگر ملاحظات سیاسی و نیز فنی ناظر بر این گونه تصمیمات، عمده نظام‌های حقوقی را به سمت نوعی تفکیک صلاحیت (نسبی یا مطلق) بین مراجع قضایی رهنمون گردیده و قضاوت اداره را غالباً در نزد قاضی ویژه و متمایز از قاضی عادی پیش‌بینی نموده است. با پیش‌بینی قاضی ویژه اداره، هسته اصلی صلاحیت انحصاری وی بر "ابطال" تصمیم اداری متمرکز می‌گردد به این معنا که سایر قضات از چنین صلاحیتی بی‌بهره‌اند. اما در خصوص مراتب خفیف‌تر برخورد، از جمله "تفسیر" و "ارزیابی قانونیت" تصمیمات اداری، تأمل و تردیدهایی بروز می‌یابد.

در حقوق ایران، بدون هیچ قید و شرطی حق تفسیر تصمیم اداری در نزد قاضی عادی پذیرفته شده و اصول ۷۳ و ۱۷۰ قانون اساسی تلویحاً ناظر بر همین معنا است. اما در حقوق فرانسه بنا بر حساسیت‌های ویژه نسبت به حریم کارکردی اداره و به دلیل

وجود اصل ساختاری "دوگانگی قضایی"، حق تفسیر تصمیم اداری توسط قاضی عادی صرفاً به نحو مشروط و استثنایی پذیرفته شده است.

در خصوص حق ارزیابی قانونیت تصمیمات اداری نیز به موجب صدر اصل ۱۷۰ قانون اساسی، حقوق ایران چنین صلاحیتی را نسبت به تصمیمات عام‌الشمول (مقررات اداری) پذیرفته است حتی که به جز در یک مورد خاص جزایی در حقوق فرانسه کاملاً به نفع قاضی اداره محدود و محصور شده است.

اما در خصوص حق ارزیابی قانونیت تصمیمات اداری فردی، به دلیل ملاحظات فنی ناظر بر ماهیت چنین تصمیماتی و آثار خاص قضایی ارزیابی قانونیت آنها، علی‌رغم سکوت مقنن عادی و اساسی، باید حتی در حقوق ایران، حکم به نفی صلاحیت قاضی عادی و انحصار آن به حوزه صلاحیت قاضی اداره داد؛ وضعی که حتی در رویه قضایی دیوان عالی کشور نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است.

پی‌نوشت

۱. ممکن است کاربرد قاضی عادی در برابر قاضی اداری در نظام حقوقی ایران از نظر برخی فاقد دقت باشد به هر حال در این نوشتار منظور از قاضی عادی، قضات دادگاه‌های عمومی به مفهوم عام است و منظور از قاضی اداره قاضی ای است که به دعوی اداری رسیدگی می‌کند که در ایران به طور مشخص ناظر بر قضات دیوان عدالت اداری است.

۲. به موجب رأی شماره ۱۳۸ مورخ ۱۳۷۹/۴/۱۲ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، دعوی به خواسته ابطال سند مالکیت به طرفیت واحد دولتی ذینفع مستنداً به رأی وحدت رویه شماره ۵۴۴ هیأت عمومی دیوانعالی کشور از نوع دعوی داخل در قلمرو صلاحیت دادگاه عمومی دادگستری است (بدریان، ۱۳۸۱: ۶۸).

۳. در اینجا عمل تصمیمی اداره مد نظر است یعنی عملی که موجد حق یا تکلیف برای شهروندان است و اثر برون سازمانی دارد. بنابراین دستورات اداری واقع در نظم سلسله مراتبی که صرفاً دارای اثر درون سازمانی است موضوع این بحث واقع نمی‌شود.

در نتیجه، دستورات موضوع مواد ۵۶ و ۵۷ قانون مجازات اسلامی که صرفاً ناظر بر تکلیف مامور اداری است از حوزه بحث خارج می شود. به علاوه به محض آنکه موضوع جنبه جزایی می یابد رسیدگی به پرونده بنا به تصریح مقنن انحصاراً در صلاحیت قاضی جزایی قرار می گیرد و مساله قانونمندی از منظر مقررات اداری موضوعاً منتفی می گردد.

4. Cornu, Gerad

۵. البته در حقوق فرانسه یکی از الزامات اداره، در موارد مذکور در قانون ۱۱ ژوئیه ۱۹۷۹ بیان انگیزه و توجیه وضع تصمیم اداری است (شاپو، ۲۰۰۱: ۱۱۲۹).

۶. Tribunal des conflits مهمترین کارکرد این دیوان، حل اختلاف در صلاحیت بین دادگستری عمومی و دادگستری اداری است.

7. Petit, Serge

8. Debbasch, Charles and Ricci, Jean Claude

۹. GAJA مخفف نام کتاب Grands arrêts de la jurisprudence administrative

شامل مهمترین آرای قضایی در حوزه حقوق اداری فرانسه است که عمدتاً احکام شورای دولتی را در بر می گیرد.

10. Long, Marceau and et al

۱۱. «نظر به این که در اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، منظور از تأسیس دیوان عدالت اداری، رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم علیه واحدهای دولتی تصریح گردیده و با توجه به معنی عرفی و لغوی کلمه مردم، واحدهای دولتی از شمول مردم خارج و به اشخاص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی اطلاق می شود و مستفاد از بند یک ماده ۱۱ دیوان نیز اشخاص حقیقی و حقوقی حقوق خصوصی می باشند. علی هذا شکایات و اعتراضات واحدهای دولتی در هیچ مورد قابل طرح و رسیدگی در شعب دیوان عدالت اداری نمی باشد» (دادنامه ۳۷-۳۸-۳۹ به تاریخ ۱۳۶۸/۷/۱۰) البته می دانیم که هیات عمومی دیوان عدالت اداری در آرای متعدد خود نشان داده است که چنانچه شکایت علیه مقررات

دولتی باشد از ناحیه اشخاص عمومی نیز قابل پذیرش در دیوان است (سلیمانی، ۱۳۹۰: ۷۰).

۱۲. "در مدت [بیش از] بیست سالی که از تاریخ تأسیس دیوان می‌گذرد و با وجود سابقه درخشان آن، در احقاق حقوق شهروندان و اجرای عدالت نه تنها در تقویت دیوان کوشش نشده بلکه بر اثر قوانین متعددی که به تصویب رسیده در مواردی صلاحیت دیوان محدود و موقعیت آن تضعیف شده است که از جمله می‌توان به: اصلاحیه قانون اراضی شهری مصوب سال ۱۳۶۷، ...، مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص مشکل اراضی بایر مصوب سال ۱۳۷۱، قانون رسیدگی و اتخاذ تصمیم مجدد نسبت به تصمیمات و آرای هیأت‌های واگذاری زمین و ستاد مرکزی در مورد اراضی کشت موقت که مورد نقض دیوان عدالت اداری واقع شده یا بشود مصوب ۱۳۷۲، ... اشاره کرد" (بدریان، ۱۳۸۱: ص ۲).

۱۳. البته چنین رویکردی قابل انتقاد به نظر می‌رسد و از آنجا که رسیدگی قضات متخصص نیز یکی از مهم‌ترین تضمینات دادرسی شایسته و حقوق شهروندی است باید به بعد فنی دعوای اداری نیز در زمان تعیین مرجع صالح توجه نمود.

14. Chapus, Rene

۱۵. قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجرای تصویب نامه‌ها و آیین نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند و هر کس می‌تواند ابطال این گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند.

16. L'appréciation

۱۷. در فرانسه به موجب قانون سال ۱۷۹۰ قضات دادگاه‌های عمومی از رسیدگی به دعوای علیه ادارات و ماموران اداری منع شدند قانون مذکور منشا تحولاتی شد که منجر به ایجاد دو نظم قضایی عادی و اداری کاملاً مستقل گردید. دوگانگی مذکور در حد سازمانی باقی نماند و منجر به ظهور دو رژیم حقوقی نسبتاً متمایز یا به تعبیر دیگر

دوگانگی حقوقی (ماهوی) هم شد. شاید این تعبیر بنیادین نمایانگر کامل ابعاد مختلف دوگانگی مذکور باشد که "قضاوت راجع به اداره، ذاتا همان عمل اداره کردن است". بنابراین و به موجب اصل مذکور، صلاحیت قاضی عادی در فرانسه عام نیست و اصل بر عدم صلاحیت قاضی عادی نسبت به دعاوی علیه اداره است مگر آنکه مقنن صراحتاً خلاف آن را پیش بینی نموده باشد.

18. Lesclous

19. Vuckovic

20. Renoux

21. Voie de fait

۲۲. "دیوانخانه عدلیه و محکمه‌ها وقتی احکام و نظامنامه‌های عمومی و ایالتی و

ولایتی و بلدی را مجری خواهند داشت که آنها منطبق با قانون باشند".

۲۳. هر چند که آراء استنادی عمدتاً راجع به دعاوی عادی مطروحه علیه دولت

است اما از ارزش استنادی آنها کاسته نمی‌شود چرا که بهر حال در دعاوی مذکور، مساله صلاحیت قاضی عادی مطرح شده است. البته بهتر بود یه آرایه‌ای که راجع به دعاوی بین دو طرف غیر دولتی صادر شده نیز اشاره می‌شد لکن دسترسی به چنین نمونه‌هایی برای مولف مقدور نگردید.

منابع

الف. فارسی

امامی، محمد و استوار، کوروش (۱۳۸۷). حقوق اداری. تهران: میزان.
بازگیر، یدالله (۱۳۸۰). صلاحیت و احکام راجع به آن. تهران: فردوسی.
بدریان، فخرالدین (۱۳۸۱). مجموعه کامل قانون و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری با آخرین اصلاحات. تهران: روزین.

سلیمانی، مهستی (۱۳۹۰). "ضوابط تشخیص دعاوی قابل طرح در دیوان عدالت اداری". پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی. دانشگاه شیراز.

صدرالحفاظی، نصرالله (۱۳۷۲). نظارت قضایی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری. تهران: شهریار.

صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۴). تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.

واعظی، مجتبی (۱۳۸۹). "تقریرات درس حقوق اداری ایران". پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز.

ب. انگلیسی

Cornu, G. (2005). *Vocabulaire juridique*. (7th ed) . Paris: PUF.

Chapus, R. (2001). **Droit administratif general**. Paris: Montchrestien.

Debbasch, C & Ricci, J. C. (2001). **Contentieux administrative**. (7th ed). Paris: Dalloz.

Long, M; Weil, P; Braibant, G; Delvolve, P & Genevois, B. (2003). **Les grands arrêts de la jurisprudence administrative**. (14th ed). Paris: Dalloz.

Petit, S. (1994). **Le Tribunal des conflits, Coll « Que sais-je? »**. (1th ed). Paris: PUF.

Renoux, T. (1995). **Les garanties constitutionnelles de la répartition des competences. in La cour de cassation et la Constitution de la République**. [Paris]: PUF.